

واکاوی اوضاع قهستان در قرن‌های سوم و چهارم هجری

جعفری جعفری* / فرشید جعفری** / علی اکبر کجیاب***

چکیده

قهستان در جغرافیای تاریخی ایران هویتی مشخص در پیوند با خراسان بزرگ دارد. این منطقه طی قرن‌های سوم و چهارم هجری هم‌زمان با به قدرت رسیدن حکومت‌های متقارن، نظیر طاهریان، صفاریان، سامانیان و غزنویان اهمیت فراوانی داشت و بین این حکومت‌ها یکی پس از دیگری دست به دست می‌شد. از ویژگی‌هایی که باعث جذابیت قهستان برای نهضت‌های ضد خلافت عباسی شده بود، وجود موقعیت‌های جغرافیایی خاص (بین سیستان و خراسان) و گروه‌های اجتماعی (عیاران، مطوعه و...) و گروه‌های مذهبی مختلف (مسلمانان، یهودیان، مسیحیان و...) در این منطقه بود.

هدف از این مقاله، بررسی جغرافیای تاریخی قهستان و وضعیت سیاسی - اجتماعی و مذهبی آن، هم‌زمان با حکومت‌های متقارن است که با روش توصیفی - تحلیلی و بر اساس منابع کتابخانه‌ای بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: قهستان، طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سیمجوریان، گروه‌های فرهنگی - اجتماعی.

dajivand@gmail.com

* دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان.

** کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شهید چمران اهواز.

*** استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

دریافت: ۱۳۹۰/۶/۳ - پذیرش: ۱۳۹۰/۱۰/۲۰

مقدمه

در سده سوم و چهارم هجری که حکومت‌هایی، نظیر طاهریان، صفاریان، سامانیان و غزنویان یکی پس از دیگری و طی برهه‌ای به صورت متقارن بر بخش‌هایی از ایران حکومت می‌کردند، برای حکمرانی بر منطقه شرق کشور به ویژه قهستان که از لحاظ سوق‌الجیشی بسیار اهمیت داشت، همیشه با همدیگر در حال رقابت بودند. قهستان منطقه‌ای است که در جغرافیای تاریخی ایران زمین پیوندی عظیم و ناگسستنی با خراسان بزرگ دارد، گرچه امروزه از نام تاریخی این منطقه اثری نیست و بخش عمده آن را خراسان جنوبی نامیده‌اند، و برخی نواحی شمالی آن نیز جزء خراسان رضوی است.

قهستان در سیر تاریخی خود شاهد چند واقعه مهم تاریخی بوده است که از جمله آنها می‌توان به ورود اسلام و بعد از آن حضور خوارج در قرن‌های اول هجری، قیام اسماعیلیان نزاری در سده‌های میانی و نیز حضور استعمارگران در تاریخ معاصر اشاره کرد. با توجه به اینکه عنوان پژوهش بررسی تحولات قهستان در قرن‌های سوم و چهارم هجری است، ناگزیر باید از تحولات سده‌های میانی و معاصر اجتناب کرد.

در ابتدا علت نام‌گذاری، موقعیت جغرافیایی و پیشینه قهستان بررسی شده، سپس تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی این منطقه در قرن‌های سوم و چهارم هجری پرداخته می‌شود.

در مورد پیشینه تحقیق باید گفت که به جز آنچه در فصل بیست و پنجم کتاب *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، نوشته لسترنج و کتاب *کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران* نوشته عزیزالله بیات و نیز کتاب *قهستان (خراسان جنوبی)* اثر مهدی زنگویی آمده، اثر دیگری در دست نیست و همین آثار نیز به صورت خیلی سطحی و گذرا به موضوع مقاله پرداخته و مطالبی کلی آورده‌اند. بر این اساس، می‌توان گفت که تاکنون تحقیق جامع و مستقلی در این زمینه صورت نگرفته است. هدف از انجام این پژوهش، زدودن گرد و غبار از تاریخ قهستان در این دو قرن است و شیوه تحقیق، توصیفی - تحلیلی می‌باشد که با استفاده از کتاب‌های جغرافیایی، سفرنامه‌ها، تاریخ‌های محلی و عمومی، دیوان‌های شعر و... مطالب گردآوری و تحلیل و بررسی شده است.

۱. علت نام‌گذاری و موقعیت جغرافیایی قهستان

در لغت‌نامه دهخدا آمده است: «قهستان ولایتی است در خراسان. این واژه، معرب قهستان و مخفف کوهستان است و شامل قائن، گناباد، طبس‌العناب، قهستان، طبس‌التمر و طریثیت (ترشیز) است.»^۱

لسترنج نیز ایالت قهستان را همان «تونوکاین» دانسته و شهرهای قائن، تون، ترشیز، بشت، زاوه، بوزجان و زام، باخرز و مالن، خوف، زیرکوه، گناباد، بجستان، طبس و... را جزء ایالت قهستان دانسته است.^۲

در اشکال العالم جیهانی آمده است:

قهستان از جمله خراسان است بر حد بیابان فارس و کرمان و بدانجا هیچ شهر نیست بدین نام، و این نام ولایت است و شهرهای آن قائن است و جنابذ و تون و خور، خوسف، طبس کربت و طبس مسینان.^۳

ابوالفداء نیز می‌گوید: «قهستان از کوره‌های خراسان است؛ کوره‌ای است بر کنار بیابان فارس و مشتمل بر چند شهر و از آن جمله، قائن است که قصبه کوهستان و زوزن و ینابذ.»^۴

مقدسی نیز شهرهای تون، جنابذ (گناباد)، طبس عناب، خوسب، طبس‌التمر، خور و قائن را قصبه این ایالت دانسته است.^۵ ابن‌رسته هم این ایالت را جزء کوره‌های خراسان به شمار آورده است.^۶ در کتاب هفت کشور که نویسنده آن نامعلوم است، از قهستان با طول سیصد فرسنگ و عرض ۱۶۰ فرسنگ یاد شده^۷ و جزء اقلیم چهارم به شمار آمده است.^۸ اصطخری نیز ضمن اینکه قهستان را ذیل خراسان آورده است به این موضوع اشاره دارد که «در خراسان گرمسیر نیست الا به ناحیت کوهستان.»^۹ یاقوت حموی نیز قهستان را ناحیه‌ای بزرگ دانسته میان نیشابور و هرات و اصفهان و یزد که در آن شهرها و دهکده‌های بسیار است، و قاین و گناباد را شهرهای مهم آن می‌داند.^{۱۰}

برای آگاهی بیشتر در مورد قهستان یادآوری چند نکته ضروری است: ۱- در ایالت قهستان شهری به این نام وجود نداشته است. ۲- به نظر می‌رسد نام کوهستان به علت تمایز این منطقه با سیستان که در کنار رود هیرمند و در سرزمینی پست بوده، به این منطقه نه چندان مرتفع داده شده است، این در حالی است که کوه‌های معروف این منطقه، مثل باقران و مومن آباد، معمولی جلوه می‌کنند. ۳- در این منطقه، رودخانه‌های بزرگ و دائمی نبوده و آب مورد نیاز، بیشتر از چاه‌ها و قنات‌های زیرزمینی تأمین می‌شده است.

۲. پیشینه تاریخی قهستان

در تاریخ سیستان ساخت قهستان به سام‌بن نریمان، جد رستم پهلوان افسانه‌ای ایرانی نسبت داده شده و اشاره شده که در روزگار جاهلیت در فرمان پهلوانان و مرزبانان سیستان بوده است.^{۱۱} نویسنده تاریخ سیستان، قهستان را به عنوان شهر آورده، در حالی که در این ایالت، شهری با این عنوان دیده نمی‌شود و چنانکه جیهانی می‌گوید: «بدانجا هیچ شهر نیست بدین نام، و این نام ولایت است.»^{۱۲} در عهد پیشدادیان وقتی فریدون مملکت خود را تقسیم کرد، قهستان را به ایرج داد.^{۱۳} در عهد کیانیان، قهستان سهم گوردز بوده است.^{۱۴} سرپرسی سایکس در کتاب تاریخ ایران آورده است که گشتاسب کیانی در این سرزمین به دین زرتشت متمایل شد.^{۱۵}

قهستان که به علت شرایط طبیعی منطقه به آن اطلاق شده، به احتمال زیاد نام خود را بر اقوام آریایی که در آن سکنا گزیده‌اند تحمیل کرده است. نویسندگان و پژوهشگران واژه «آسه‌گرت» (ساگارتیه) را که نام قوم آریایی ساکن در این منطقه بود، به معنای «کوه‌نشین»، «غارنشین» و «ساکن کارهای سنگی» دانسته‌اند که می‌تواند دلیل بر این مدعا باشد.^{۱۶} با توجه به نبود شواهد پیش از این دوران، می‌توان اینها را کهن‌ترین مطالب در مورد پیشینه تاریخی قهستان دانست.

در دوره هخامنشیان عنوان «سرزمین ساگارتی‌ها» حدود طبیعی قهستان را تحت تأثیر قرار داده و این عنوان به منطقه‌ای وسیع‌تر اطلاق شده است.^{۱۷} از چگونگی وضع قهستان در زمان سلطه مقدونیان اطلاعاتی به دست نیامده، اما کتیبه‌ای در «کال‌چنگال» واقع در خوسف از نواحی بیرجند پیدا شده است که گفته می‌شود به فرمان یکی از ساتراپ‌های اشکانی قهستان به نام «نخور» پسر اردشیر فراهم آمده است و او را در حال زورآزمایی با حیوانی شبیه شیر نشان می‌دهد.^{۱۸} البته این حاکی از اهمیت قهستان در دوره اشکانی است. سنگ‌نگاره‌هایی که در محلی به نام «لاخ مزار» در حوالی بیرجند پیدا شده‌اند، از تحولاتی در دوره ساسانی در این منطقه حکایت دارند. این سنگ‌نگاره‌ها صحنه بزم و عروسی قباد با دختر آخشنواز، پادشاه هپتالی (هون‌های سفید، هیاطله) و چهره چند شخصیت هپتالی را به تصویر کشیده است و این ماجرا از حضور هپتالیان در قهستان حکایت دارد.^{۱۹} حضور هیاطله بعد از اسلام در این منطقه نیز امر مسلمی است که در

مباحث بعد به آن اشاره خواهد شد. گفتنی است که اینها در سال ۵۵۷ یا ۵۵۸ م شکستی سخت از انوشیروان خورده بودند.^{۲۰}

قهستان در منابع اولیه اسلامی ناحیه‌ای دانسته شده که تابع خراسان است. مسلمانان با فتح قهستان توانستند به خراسان دست پیدا کنند. آنان قهستان را «باب خراسان»^{۲۱} نامیدند. در متن‌های کهن اسلامی، مثل *مسالك و الممالک اصطخری*^{۲۲} و *فتوح البلدان* بلاذری^{۲۳} این ناحیه با عنوان کلی «قهستان و طبسین» آورده شده که به احتمال زیاد برگرفته از تقسیمات سیاسی منطقه در آن زمان است، زیرا خراج «طبسین» با مناطق همجوار به طور جداگانه، و خراج دیگر نواحی قهستان به صورت مجزا محاسبه شده است، ضمن آنکه هر دو ناحیه از کوره‌های (نواحی) خراسان بزرگ به شمار آمده‌اند.^{۲۴}

۳. جغرافیای تاریخی شهرها و نواحی قهستان

در منابع در مورد اینکه کدام شهرها به ایالت قهستان تعلق داشته‌اند، اختلاف نظر وجود دارد. در این نوشتار در باب جغرافیای تاریخی این شهرها بیشتر به منابعی تکیه شده که به قرن‌های سوم و چهارم هجری نزدیک‌تر و بر حوادث آن دوران، اشراف بیشتری داشته‌اند. شهرهایی که در این قسمت به طور مختصر بررسی شده، عبارت‌اند از: قائن، طبس، گناباد، زاوه، زام، خوف، خور، تون، ترشیز و باخرز.

قائن: اولین منابعی که نام شهرستان قهستان را آورده‌اند، قائن را قصبه (مرکز) آن معرفی کرده‌اند. *اصطخری* در نیمه اول قرن چهارم در این باره می‌گوید:

قائن چند سرخس بود و بناها هم از گل بود. قهندزی دارند، و گرد آن خندق هست و مسجد آدینه و سرای امارت در قهندز باشد، آب از کاریز خورند و باغ و بوستان کمتر بود و جایگاهی سردسیر است.^{۲۵}

در مورد اینکه بنای قائن توسط چه کسی صورت گرفته است، دیدگاه‌های مختلفی در منابع آمده است، اما بیشتر بر این تأکید شده که در دوران کیانی بنیان نهاده شده است. محمدجواد مشکور این شهر را یادگار کی‌لهراسب، پدر گشتاسب دانسته است.^{۲۶} در *سفرنامه ناصرخسرو* قائن شهر بزرگ و حصینی معرفی شده است که گرد آن شهر خندقی است و «عمارت همه شهر به گنبد است».^{۲۷} حمادالله مستوفی می‌گوید: «دلقک مسخره سلطان محمودبن سبکتکین از آن شهر بوده است».^{۲۸}

طبس: یکی دیگر از شهرهای مهم قهستان بوده که جغرافی‌نویسان عرب، همچون بلاذری، با عنوان دروازه خراسان از آن یاد کرده و در ادامه گفته است: «طبس دو باروست، یکی را طبس گویند و دیگری را کرین و آنجای گرمسیر است و دارای نخلستان‌ها».^{۲۹}

برخی جغرافی‌نویسان عرب دو طبس را به صیغه تثنیه ضبط کرده، «طبسین» گفته‌اند. گاهی نیز اشتبهاً «طبسین» به هریک از دو شهر اطلاق می‌شده است، در حالی که آنان برای هرکدام از دو طبس نامی گذارده‌اند؛ یکی را طبس عناب و دیگری را طبس خرما گفته‌اند. طبس عناب به طبس مسینان (مسینا) نیز شهرت داشته و به نظر می‌رسد که مسینان عنوانی است که به سبب وجود مس به آنجا داده شده است. ابن‌حوقل می‌گوید: «این شهر بزرگتر از گناباد است و خانه‌هایش خشتی، و قهندز آن ویران است و قلعه‌ای ندارد».^{۳۰} اما طبس گیلکی یا طبس خرما (تمر)، همان‌طور که ناصرخسرو می‌گوید، به سبب فتح آنجا توسط فردی به نام گیلکی بن محمد که آنجا را با شمشیر فتح کرده، به آن گیلکی گفته شده، همچنان که به علت وجود نخلستان‌های فراوان در آنجا، طبس خرما نیز نامیده شده است.

گناباد: این شهر با عنوان‌های مختلفی در آثار جغرافی‌نویسان عرب آمده است، از جمله ابن‌حوقل که آن را «ینابد»^{۳۱} و مقدسی «جناود»^{۳۲} آورده است. الفاضلی دیگر، مثل گنابد، جنابد، یناود و... هم در منابع دیده می‌شود.

مقدسی در احسن‌التقاسیم از روستاهای فراوان و باغستان‌های آن خطه، صحبت به میان آورده است.^{۳۳} مستوفی هم می‌گوید: «او را قلعه‌ای است که پسر گودرز ساخته است و حصاری محکم دارد».^{۳۴} طبیعتاً آب این ناحیه از کاریز بوده است و چنان‌که امروزه نیز می‌توان نمونه‌های فراوانی از آن را مشاهده کرد.

زاوه: احتمالاً واژگان زاو، زاوه، زو، زاوین، زوزن و نیز زاب، زابه و زابین، صورت‌های متفاوت یک مفهوم جغرافیایی است. زو به معنای دریا و شکاف است.^{۳۵} همچنین نام پسر طهماسب پیشدادی است. زاوه یا بخشی از آن، به «رخ» شهرت داشته که کرسی آن به «بیشک» یا شهر زاو مرسوم بود.^{۳۶}

زام (جام): در خاور ولایت زاوه و شمال خاوری قهستان، نزدیک رودخانه هرات قرار داشت که کرسی آن در قرن چهارم، بوزجان بود. بوزجان شهری بزرگ بود و ۱۸۰ دهکده داشت. «ایرانیان آن را بوزگان می‌گفتند و زمان‌های اخیر، آن را پوچگان می‌نویسند».^{۳۷}

بعدها زام به اعتبار شیخ شهاب‌الدین احمد جامی، عارف قرن ۵ ق تغییر نام پیدا کرد و تربت جام شد.

خواف: قزوینی در کتاب *آثار البلاد* در مورد این شهر می‌گوید: «شهری است در خراسان... آب و باغات بسیار دارد.»^{۳۸} شکل فعلی کلمه، صورت عربی شده خاف است.^{۳۹} واژه اصیل و باستانی محل هم باید به همین شکل نوشته شود. به گفته برخی، خواف را در زمان‌های قدیم خواب گفته‌اند.^{۴۰} البته دلیلی وجود ندارد که تحریفی از این دست پذیرفته شود. در این میان، اشاره شهرستانی به مقدار بسیار زیادی در کشف هویت راهگشاست. وی می‌گوید: خواف نام دیگر به‌آفرید، پسرماه فروردین است که از سیراوند و خواف به داعیه نوآوری در دین زرتشت برخاست.^{۴۱} شهرستانی که نزد *ابوالمظفر خوافی* علم آموخته،^{۴۲} دور نیست که این اطلاعات را در مورد خواف از معلم خوافی خود کسب کرده باشد. از سوی دیگر، کلمه خواف سابقه دورتری ندارد و این خود گواه دیگری است بر اینکه خواف نام خود را از به‌آفرید گرفته است.^{۴۳}

خور: اصطخری در مورد این شهر می‌گوید: «خور از طبس کوچکتر است به نزدیک خوست است و آب تنک و اندک مایه دارد.»^{۴۴} خوست احتمالاً بخشی از خور بوده است که دارای قلعه‌ای مهم و مستحکم داشته، اما به تدریج اسم خوست، بیشتر از خور در منابع دیده می‌شود.

تون: تون یکی از مهم‌ترین مراکز قهستان بوده است «با کشت و برز بسیار».^{۴۵} مقدسی تون را شهری آباد و پرجمعیت می‌داند که دژ و مسجد جامع دارد و دانشمندان بزرگی در آن می‌زیسته‌اند.^{۴۶} *حافظ ابرو* درباره تون می‌گوید: «تون شهری قدیمی است و پیشتر آن را عمید می‌خوانده‌اند و قلعه محکم دارد.»^{۴۷} تون ناحیه فردوس کنونی است که زمانی از شهرهای مهم قهستان بود.

ترشیز: نام این شهر به صورت‌های مختلفی، مثل طرثیث، ترشیس و... آمده است.^{۴۸} از شهرهای کوچکی که در اطراف آن بوده است می‌توان به کشمر و کندر اشاره کرد. در *نزه القلوب* آمده است که کشمر «دهی که هرگز در آن زلزله نیامده، در حدود آن در مواضع دیگر، زلزله بسیار باشد.»^{۴۹} مقدسی کندر را پایین‌تر از ترشیز دانسته و به ساختمان‌های زیبای آنجا اشاره کرده است.^{۵۰} سرو زرتشت که حدود ۱۴۵۰ سال عمر کرد و شاید همان

بود که مارکوپولو با عبارت Arbre Sol از آن یاد کرده و مسیحیان Arab e sec می‌نامند، در کشمر بوده است.^{۵۱} این سرو در سال ۲۴۷ ق به فرمان متوکل، خلیفه عباسی قطع گردید و بار شتران شد تا در ساختمان قصر جدید خلیفه در سامره استفاده شود.^{۵۲}

نام این سرو در اشعار بسیاری از شاعران آمده، به عظمت و بزرگی از آن یاد می‌شود و افراد را نیز برای بزرگی، به آن مثل می‌زنند. در شعر فرخی که در مدح امیر یعقوب یوسف، سپهسالار غزنویان سروده شده، این نکته مشاهده می‌شود:

فرود کاخ یکی بوستان چو باغ بهشت هزار گونه درو شکل و تندس دلبر
 ز لاله‌های مخالف میانش چو فرخار ز سروهای مرادف کرائش چو کشمر^{۵۳}

عنصری نیز که در دیوان خود شعری در مدح امیر نصرین ناصرالدین سبکتین سروده است، این چنین می‌گوید:

چو نیکو چهره و قدش ببیند شود از نعت هر دو عقل مضطر
 یکی را لعبت کشمیر خواند یکی را برکشید سرو کشمر^{۵۴}

باخرز: امروز تایباد در ناحیه باخرز است.^{۵۵} باخرز یا گواخرز در جنوب جام و در خاور رودخانه هرات و کرسی آن شهر مالین بود. مالین در قرن چهارم هجری شهری آباد بوده، چنان‌که مقدسی از باغ‌ها و رودهایش سخن به میان آورده است.^{۵۶} علت نام‌گذاری باخرز را «باد هرزه» می‌دانند، زیرا آنجا باد فراوان می‌وزد.^{۵۷}

۴. فتح قهستان توسط مسلمانان

در سال ۳۰ ق عبد‌الله بن عامر،^{۵۸} مأمور فتح خراسان شد. وی فردی به نام احنف بن قیس را مأمور فتح قهستان کرد. در این زمان، هیاطله که از بازماندگان مهاجران و مهاجمان اقوام آسیای مرکزی به مرزهای شرقی ایران قبل از اسلام بودند، به مردم قهستان علیه اعراب کمک کردند، اما شکست خورده و بسیاری از آنها کشته شدند.^{۵۹} «نیز گویند آنکه نبرد قهستان را به عهده داشته، امیر بن احمر یشکری بوده است.»^{۶۰}

در سال ۳۲ ق فردی به نام قارن قیامی ترتیب داد و توانست حدود چهل هزار نفر از مردم این منطقه را با خود همراه سازد، اما تلاش‌های ابن‌خازم، فرمانده سپاه مسلمانان وی را ناکام گذاشت.^{۶۱} حدود سال ۵۱ ق نزدیک به پنجاه هزار نفر از لشکریان بصره و کوفه با گروهی از خانواده‌های خود همراه با ربیع بن حارثه در خراسان ساکن شدند.^{۶۲} این

مهاجرت بالطبع از طریق طبرستان بوده و عده‌ای نیز در قهستان ساکن شدند. بیشترین طوایفی که در این منطقه ساکن شدند اعراب شمالی، مثل مضر، ربیع و طی و... بودند. این منطقه در سال ۹۸ ق با تسلیم صول، دهقان قهستان، به امویان کرنش کرد. گفته می‌شود که امویان حدود «چهارده هزار مرد ترک را هم دست‌بسته» در این زمان به تیغ سپردند.^{۶۳} به نظر می‌رسد که کشتارها و رفتارهای اهانت‌آمیز امویان آنچنان ادامه یافته که بسیاری از اهالی بومی منطقه که گرایش‌های دینی مختلف، از جمله زرتشتی داشتند، مجبور شده‌اند به سمت مناطقی دیگر مهاجرت کنند.

۵. اوضاع سیاسی قهستان در قرن دوم هجری

در ابتدای خلافت عباسی فردی به نام به آفرید (اهل خوفا) برایشان دردرساز شد، اما از شمشیر ابومسلم جان سالم به‌در نبرد.^{۶۴} قیام سنباد که به بهانه خون‌خواهی ابومسلم صورت گرفت، این منطقه را بی‌نصیب نگذاشت و بسیاری از سپاهیان وی اهل این منطقه بودند. سنباد در مدت هفتاد روز خروج خود، به فتوحاتی نایل شد، اما عاقبت منصور عباسی به حیات او خاتمه داد.^{۶۵} قهستان حدود سال ۱۵۰ ق عرصه میدان نبرد/استادسیس (که او نیز خود را خون‌خواه ابومسلم تلقی می‌کرد) و سپاه منصور عباسی بود که بعد از یک‌سال کش و قوس، استادسیس به ورطه هلاکت کشیده شد.^{۶۶}

قیام خوارج به رهبری حمزه آذرک، منطقه قهستان را نیز دربر گرفت. این قیام با خلافت هارون‌الرشید شروع شد و تا اوایل خلافت مأمون ادامه داشت. بسیاری از یاران حمزه در یکی از این جنگ‌ها در ناحیه باخرز در سال ۱۸۰ ق کشته شده «و فقط چهل تن ماندند که به قهستان پناه بردند».^{۶۷} در این زمان، احتمالاً لیب‌بن فضل که به او ابن‌ترسل می‌گفتند،^{۶۸} والی قهستان بوده است. بعد از او غسان‌بن عباد و طاهر بن حسین، مؤسس سلسله طاهریان در این منطقه حکم می‌راندند.^{۶۹}

۶. اوضاع سیاسی قهستان در قرن‌های سوم و چهارم هجری

پس از شناختی اجمالی از موقعیت جغرافیایی و تاریخی قهستان قبل از قرن‌های سوم و چهارم هجری، تحولات سیاسی قهستان در قرن‌های سوم و چهارم در دو بخش، واکاوی می‌شود: ۱. دوره طاهریان و صفاریان؛ ۲. دوره سامانیان و غزنویان.

الف. دوره طاهریان و صفاریان

با شکل‌گیری اولین سلسله حاکمان ایرانی، یعنی طاهریان، قهستان تحت حاکمیت آنها قرار گرفت. طاهریان توانستند با جلب اعتماد خلیفه عباسی تا حدودی راه را برای حاکمیت مستقیم بر بخشی از سرزمین ایران هموار کنند. از این گذشته، حکومتی مانند صفاریان با خلیفه عباسی سر ستیز داشت. قهستان طی سال‌ها حاکمیت این سلسله‌ها به ترتیب دست به دست می‌شد. با قدرت‌گیری طاهریان (۲۰۵ ق) قدرت محلی خراسان (خزیمه‌ها) سر فرود آورده و منطقه را به آنان سپردند.^{۷۰}

از جمله مشکلاتی که در این زمان دستگاه خلافت و طاهریان را با چالش روبه‌رو ساخت، جنبش خوارج به سرکردگی حمزه آذرک بود. امرای طاهری تا قبل از طلحه بن طاهر، موفق به خاموش کردن این آتش نشده بودند، از این‌رو، مأمون، طلحه را مسئول این کار کرد. وی چندین بار خوارج را شکست داد و حمزه برای چندمین بار به نواحی قهستان عقب‌نشینی کرد.^{۷۱} حمزه آذرک در سال ۲۱۳ ق از دنیا رفت که گفته می‌شود در یکی از این جنگ‌ها زخمی برداشت و بر اثر آن جان داد.^{۷۲} در همین سال طلحه نیز از دنیا رفت و عبدالله بن طاهر جان‌نشین او شد. وی توانست با ده هزار نفر سپاهی، خوارج را شکست دهد و بسیاری از آنان را به هلاکت برساند.^{۷۳}

عیاران پس از مرگ عبدالله و آغاز ضعف طاهریان، بسیاری از مناطق محدوده سیستان و شرق و جنوب خراسان را از وجود عاملان طاهری تهی کردند. متوکل به هریک از ولیعهد‌ها ناحیه‌ای از کشور را واگذار کرد و خراسان سهم ابو عبدالله معتز بالله شد،^{۷۴} که قهستان را هم شامل می‌شد. عاملی که در این برهه، اوضاع نابسامانی را در خراسان ایجاد کرد زلزله مهیبی بود که دویست هزار نفر را به کام مرگ کشید و «پس از آن شهرهایی در خراسان به زمین فرو رفت.»^{۷۵}

با افول قدرت طاهریان و اوج‌گیری قدرت یعقوب، محمد بن طاهر با تسلیم شدن به یعقوب سعی در آرام کردن او داشت.^{۷۶} اما این در حالی بود که یعقوب به نیشابور نزدیک می‌شد و طولی نکشید که محمد بن طاهر اسیر یعقوب شد.^{۷۷} در حمله یعقوب، قهستان و قائنات باب ورود به خراسان بود. نویسنده تاریخ سیستان شخصی به نام محمد بن زیدویه را نماینده یعقوب در قهستان معرفی می‌کند. هنگامی که این شخص مغضوب یعقوب شد،

وی محمدبن واصل، حاکم فارس را علیه یعقوب تحریک کرد، اما اندکی بعد، از محمدبن واصل جدا شد، چون به این نتیجه رسید که یعقوب توانمندتر است و در عمل همین‌گونه شد و محمدبن واصل شکست خورد.^{۷۸} تا وقتی که یعقوب زنده بود وی از این خاندان گریزان بود. عمروبن لیث در ابتدای امارت خود، بلال بن ازهر را به قهستان فرستاد تا محمدبن زیدویه را دستگیر کند. بلال در این مسیر، قهستان را چپاول کرد و اندکی بعد عمرو خود به قهستان آمد. محمدبن زیدویه با دیدن این شرایط تسلیم شد، اما عمرو او را بخشید و به او خلعت اهدا کرد.^{۷۹}

از جمله حوادثی که در زمان صفاریان جالب توجه است پیوستن «رنود و عیاران» به سپاه یعقوب بود^{۸۰} که ظاهراً در زمان حکومت طاهریان به کوه‌ها رفته بوده و در کوهستان‌های خراسان و حوالی قهستان دم از خودسری می‌زدند. آنها در برابر یعقوب سر تسلیم فرود آوردند.

خلف بن احمد، آخرین امیر صفاری، هم‌زمان با مرگ سبکتگین (۳۸۷ ق) مؤسس واقعی غزنویان، طاهر پسرش را به قهستان فرستاد تا این منطقه را تصرف کند. بغراجق، عموی سلطان محمود در همین حین به دست طاهر کشته شد.^{۸۱} «این واقعه بر محمود گران آمد، سپاه گرد کرد و بر سرخلف آمد، در دژ اسپهبد او را محاصره کرد و مالی گران تقدیم او کرد و چند گروگان داد تا بازگردید.»^{۸۲} طاهر نیز عقب‌نشینی کرد. خلف چند بار خلف‌وعده کرد تا اینکه به دست سلطان محمود گرفتار شد و در زندان او درگذشت.^{۸۳}

ب. دوره سامانیان و غزنویان

با پیروزی اسماعیل سامانی بر عمروبن لیث عملاً صفاریان منقرض و قهستان ضمیمه قلمرو سامانیان شد. از ابتدای قدرت‌گیری سامانیان حاکمیت قهستان به خاندانی واگذار شد به نام سیمجوریان^{۸۴} که تا فروپاشی حکومت سامانی و همچنین تا اوایل دوره غزنوی در دست آنها باقی ماند. این خاندان، غلام ترکان دربار سامانی بودند.^{۸۵} زمین‌های موروئی سیمجوریان در قهستان چیزی مثل امتیازات فئودالی بود.^{۸۶} سردودمان سیمجوریان، ابوعمران سیمجوری بود که حکومت سیستان را داشت. پسرش امیر ابراهیم که نرشنخی او را مردی فاضل معرفی کرده است، از سوی امرای سامانی به ولایت قهستان دست یافت^{۸۷} و از این زمان قهستان تا حدود سال ۴۰۰ق در اختیار آنان قرار گرفت. با مرگ ابراهیم،

پسرش ابوالحسن جانشین او شد. وی سی سال سپهسالاری خراسان را در اختیار داشت و از سوی نوح بن منصور، ایالت قهستان به او داده شد. ابوالحسن «متمکن در امارت سپاه و ایالت حشم» بود.^{۸۸} این خودمختاری در زمان پسرش ابوعلی به نهایت خود رسید. واقعیت این است که ابوعلی بنیه این خاندان را مستحکم کرد با اینکه شخصیت برجسته آنها ابوالحسن بود. قدرت او آنچنان بود که حتی با حمله امرای ایلک خانیه^{۸۹} به قلمرو سامانیان، امیر نوح با درماندگی از او تقاضای کمک کرد، اما ابوعلی به این درخواست توجهی نکرد و امیر سامانی به سبکتکین غزنوی متوسل شد. در این زمان، ایلک خان (بغراخان) درگذشت و ایلک نصر، ایلک خان جدید با نوح وارد صلح شد.^{۹۰} این گونه بود که اقبال به سوی غزنویان روی آورد. «سزای کفران احسان سروران» ابوعلی را روانه زندان سبکتکین کرد و در همانجا به زندگی او خاتمه داده شد.^{۹۱} بعد از مرگ ابوعلی، پسرش ابوالقاسم به ولایت قهستان دست یافت. «و ناصرالدین [سبکتکین] او را بتمکین قبول کرد. و بر اکرام مقدم و ایجاب حق وفادت او را توفیه نمود.» همچنین سبکتکین از امیر نوح رسماً درخواست کرد قهستان را که اقطاع قدیم سیمجوریان بود، به ابوالقاسم بدهد. «ملک این التماس را باسعاف مقرون گردانید.»^{۹۲}

ابوالقاسم که اوضاع و خیم سامانیان را می‌دید درصدد بهره‌برداری از شرایط بود، اما محمود غزنوی، ارسالن جاذب را به قهستان فرستاد تا ابوالقاسم را متواری کند که همین گونه نیز شد. در همین موقع بود که ایلک نصرخان توانست آخرین امیر سامانیان را دستگیر و زندانی کند. «و اقبال سامانیان بآب ادبار منطقی گشت و دست مشیت مالک‌الملک علی‌الاطلاق به یکبارگی بساط دولت آن طایفه را در نوشت.»^{۹۳}

محمود غزنوی که حکومت خود را در غزنه مسجل کرده بود، وفاداری خود را به خاندان سامانی کنار گذاشت. این در حالی بود که منتصر، برادر کوچک‌تر عبدالملک، آخرین امیر سامانی که از دست ایلک خان فرار کرده بود، برای محمود دردر ساز شد (۳۹۰ ق) و توانست بر نصر، برادر محمود غلبه کند.^{۹۴} قهستان یکی از مسیرهای تاخت و تاز او بود، اما ارسالن جاذب مثل جاهای دیگر، در قهستان بلای جان او شد.^{۹۵} ابوالقاسم سیمجور که در سپاه اسماعیل منتصر بود، اسیر و به غزنه فرستاده شد.^{۹۶} در طبقات ناصری آمده است: «او به دست بکتوزون، سردار ترک سامانیان به قتل رسید.»^{۹۷} همچنین منتصر در

نزدیکی مرو به دست افرادی از یک قبیله عرب که گفته می‌شود مزدور محمود غزنوی بودند، به قتل رسید.^{۹۸} بعد از آنکه خطر ابوالقاسم محو شد، دیگر سیمجوریان برای محمود تهدیدی آنچنانی تلقی نمی‌شدند، از این رو، سیمجوریان در مقابل قدرت غزنویان، سر تسلیم فرود آورده، دست از مبارزه با آنها کشیدند. قهستان تا زمانی که غزنویان در مبارزه با سلجوقیان شکست خوردند و از خراسان رخت بر بستند، در دست آنها بود و توسط حاکمانی که آنها تعیین می‌کردند، اداره می‌شد.^{۹۹} محمود غزنوی با صفاریان نیز در کشاکش بود و - چنان‌که در بحث صفاریان آمد - خلف آخرین امیر صفاری، پسرش طاهر را برای تصرف مناطقی، مثل قهستان فرستاد که عاقبت محمود آنان را مقهور قدرت خود کرد. در پایان قرن چهارم هجری قحطی و گرانی در ناحیه قهستان پدید آمد. به سبب نبودن غذا، بعضی از مردم، بعضی دیگر را می‌خوردند و گویی انسان فریاد می‌کرد: نان، نان و می‌مرد و پس از آن، وبای بزرگی روی داد،^{۱۰۰} و «اکثر خلائق وفات یافتند»^{۱۰۱} پس از مدتی قهستان همانند گذشته، موقعیت خاص خود را به دست آورد و در دوران جانشینان غزنویان، یعنی سلاجقه و دیگر حکومت‌ها از اهمیت ویژه‌ای بهره‌مند بود.

۷. اوضاع اجتماعی و فرهنگی قهستان در قرن‌های سوم و چهارم هجری

شکل و هویت اجتماعی و فرهنگی قهستان در دوره مورد بحث، این منطقه را از مناطق اطراف متمایز می‌کرد و به نظر می‌رسد یکی از عوامل بسیار مهم این مسئله، ساختار طبیعی آن بود. در ادامه به گروه‌های اجتماعی مختلفی که در قهستان نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند، پرداخته می‌شود.

صعالیک: صعالیک یا سالوکان خراسان که در اواخر طاهریان با وجود ارتباط با حاکم خراسان موجب ناامنی راه‌ها و هرج و مرج ولایت بودند، به تدریج به اطاعت یعقوب سر نهادند. دسته‌ای از آنان در راه‌ها غالباً کاروان‌ها را غارت و مسافران را لخت می‌کردند و ادعا می‌کردند که حق خویش را از بیت‌المال می‌ستانند و از بسیاری جهات شبیه به عیاران که در ادامه آورده خواهد شد، بودند.^{۱۰۲}

عیاران: گروه اجتماعی متشکل از افراد روستایی و شهری بودند که خصلت‌هایی، چون ذکاوت و جوانمردی داشته و با هدف تعدیل ثروت و برپایی عدالت اجتماعی، در راه‌ها به

کاروان‌های تجاری، و در داخل شهر به محل کسب و منازل اغنیا دستبرد می‌زدند و اموال به دست آمده را با رعایت انصاف میان فقرا تقسیم می‌کردند. آنان در مقابل ظلم و تبعیض دستگاه خلافت و دست‌نشانندگان آنها به پا خاستند و ضمن زد و خورد با آنان، مدافع مردم بودند.^{۱۰۳}

مطوعه: مطوعه از ریشه طوع گرفته شده و به کسانی اطلاق می‌شد که داوطلبانه گروه‌های نظامی تشکیل داده و ضمن دعوت مردم به فروع دین اسلام، در مرزهای اسلامی نیز با کفار به جنگ می‌پرداختند. و چون این عمل، جهاد در راه خدا شمرده می‌شد، نام نمازیان نیز بر آنان اطلاق شده است. مطوعه، اطاعت از خلیفه را بر خود واجب دانسته، در حالی که بخشی از سپاه یعقوب را هم تشکیل می‌دادند.^{۱۰۴}

اما برای روشن‌تر شدن وضعیت اجتماعی و فرهنگی منطقه قهستان باید به ترکیب جمعیتی و نژادی آن نیز توجه داشت که شامل گروه‌های زیر بود:

بومیان منطقه: اطلاعات درباره این گروه، بسیار کم است. در بحث گویش و زبان تا حدودی می‌توان درباره آنها به اطلاعاتی دست یافت.

کردها: اصطخری در کتاب خود، مردم این منطقه را «کرد» خوانده و گفته است اینها به پرورش گوسفند اشتغال داشتند.^{۱۰۵} وی هر جا از گوسفندداران صحبت کرده به نظر می‌رسد منظور همان کردهاست.

ترک‌ها: بلاذری^{۱۰۶} و ابن‌خلدون^{۱۰۷} به وجود ترکان در منطقه قهستان اشاره دارند. اشپولر اعتقاد دارد که عنصر ترکی آسیای صغیر در زمان‌های قدیم به ایران آمده‌اند، ولی قرن دوم هجری آنان را به درستی شناخته و در قرن چهارم هجری به سرحدات مناطقی، مثل قهستان رسیده‌اند.^{۱۰۸}

اعراب: بعد از فتح مناطق شرقی ایران توسط اعراب، طوایف بسیاری از آنان، از جمله تمیم، مضر، طی و بکرین وائل و... در قهستان ساکن شدند.^{۱۰۹} به گفته سرپرسی سایکس هنوز هم در شهر بیرجند و توابع و میان ایلات و عشایر اطراف، بسیاری با زبان عربی صحبت می‌کنند.^{۱۱۰}

زط‌های هندی: این گروه به روشنی از دیگران متمایز بوده و با کولیان پیوستگی داشته و به صورت گروه‌های منفردی تا قهستان پیش رفته بودند. این دسته به ظاهر، اسلام را پذیرفتند.^{۱۱۱}

در بحث اینکه اهالی قهستان به چه زبانی تکلم می‌کردند، باید گفت طبعاً گروه‌هایی که از آنان یاد شد، به زبان مادری خود تکلم می‌کردند، اما به تدریج زبان عموم مردم فارسی گردید و چنان‌که مقدسی می‌گوید زبانی خشن داشته‌اند^{۱۱۲} که گویش محلی آن منطقه شمرده می‌شد. آنان با زبان کردی نیز صحبت می‌کردند. البته احتمالی که /شپولر داده این است که چون زبان آنها با بقیه فرق می‌کرده آنان را کرد دانسته‌اند.^{۱۱۳}

شریعتی در مورد زبان مردم این منطقه می‌گوید:

اکنون در میان مردمی که در خراسان از دگرگونی‌های زمانه به دور مانده‌اند، هنوز زبان کهن فارسی قرن‌های چهارم و پنجم زنده است و هنگامی که توده مردم طبرستان، فردوس، گناباد و... سخن می‌گویند، گویی سخن بیعتی و بلعمی است که می‌شنویم.^{۱۱۴}

۸. مشاهیر قهستان در قرن‌های سوم و چهارم هجری

قهستان در عرصه علم و دانش همیشه پیشتاز بوده، از این‌رو، شخصیت‌های بزرگی را به جامعه علم و ادب عرضه داشته است. در اینجا به برخی افراد مشهور و دانشمند که طی دو قرن سوم و چهارم هجری در قهستان می‌زیسته و منصب‌های مهمی، مانند وزارت را در اختیار داشتند، اشاره‌ای می‌شود.

ابوقریش قهستانی محمدبن جمعه‌بن خلف که از حفاظ معروف بود.^{۱۱۵}

ابوالحسن طبری علی‌بن محمدبن سهل شافعی که فقیهی بارع بود.^{۱۱۶}

ابوبکر وراق، فقیه شافعی که وراق ترمذی یا بلخی خوانده می‌شود و صاحب کتاب *عالم و متعلم* است.^{۱۱۷}

بوسهل زوزنی از ملازمان محمود غزنوی که پس از مرگ وی به وزارت مسعود رسید. گفته می‌شود که وی حسنک وزیر را بالای چوبه دار فرستاد.

ابوطیب معصبی که از فضلا و شعرای عصر سامانی و وزیر نصرین احمد سامانی بود. وی صاحب دیوان رسائل امیر نصر نیز بود.^{۱۱۸}

ابویعقوب اسحاق‌بن محمدبن عبدالله جنابدی از محدثان بزرگ قرن چهارم هجری است.^{۱۱۹} ابومنصور احمدبن محمد، فقیه بوزجانی که در سال ۳۸۶ ق درگذشت.^{۱۲۰}

ابوالوفا محمدبن محمدبن یحیی‌بن اسماعیل بوزجانی قهستانی که از بزرگ‌ترین ریاضی‌دانان و منجمان ایرانی مسلمان به شمار می‌آید. از جمله آثار او می‌توان به شرح کتب ذیوفانطس در حساب و جبر و الجبر و المقابله خوارزمی اشاره کرد.^{۱۲۱}

۹. اوضاع مذهبی قهستان در قرن سوم و چهارم هجری

با ورود اسلام به قهستان به تدریج مردم جذب آیین جدید شده و تعدادی از آنها نیز بر آیین گذشته پای فشردند. شرایط و موقعیت طبیعی قهستان باعث می‌شد تا کسانی از دیگر مناطق ایران نیز که حاضر به دست کشیدن از آیین خویش نبودند و تحت فشار قرار داشتند، به این ناحیه مهاجرت کنند. به طور کلی گروه‌های مذهبی در قرن سوم و چهارم هجری عبارت بود از:

مسلمانان: با ورود اسلام به قهستان بیشتر اهالی این منطقه پیرو آیین اسلام شدند. به طور کلی مورخان و جغرافی‌دانان در مورد اعتقادات مذهبی مردم این منطقه، بر این باورند که بیشتر قهستانیان پیرو مذهب تشیع بوده‌اند. نویسنده گمنام کتاب *هفت کشور* (صورت‌الاقالیم) ضمن اشاره به اوضاع مذهبی بعضی از شهرهای قهستان، در مجموع آنان را شیعه غالی دانسته و گفته است که آنان منکر نماز و روزه نیز بودند.^{۱۲۲} البته بعید نیست که نگاه او مغرضانه باشد.

شیعیان این منطقه، بیشتر شیعیان اثناعشری بوده و بعد از آن شیعیان اسماعیلیه که رفته رفته در میان دهقانان و پیشه‌وران نفوذ کرده و «همچون خاری در چشم خلیفگان بغداد می‌خلیدند»،^{۱۲۳} بیشترین جمعیت را داشتند. آنها دعوت رسمی خود را از اواخر قرن سوم هجری در خراسان توسط شخصی به نام *ابوعبدالله* خادم آغاز کرده بودند.^{۱۲۴} داعیان اسماعیلی موفق شدند در اندک زمانی، افراد مهمی از طبقه حاکم را به کیش خود در بیاورند. سامانیان که برپاکندگان فضای تسامح و تساهل فکری در دنیای اسلام و ایران بودند، این شرایط را به وجود آورده و داعیان اسماعیلی از این فضا استفاده کرده و نصربین *احمد و ابوعلی سیمجور* را به این مذهب درآوردند.^{۱۲۵}

دیگر گروه مهم شیعی، یعنی زیدیان نیز در خراسان و اطراف به صورت بقایای سری و ناپیدایی بر جای مانده بودند، زیرا این مذهب نتوانست با ماهیت ایرانی پیوند یابد.^{۱۲۶} در این دوره، اهل سنت نیز کم نبودند، گرچه در منابع این دوره چندان از اهل تسنن صحبت به میان نیامده است، اما مطمئناً علمای اهل سنت در برابر داعیان اسماعیلی، واکنش نشان دادند.

خوارج دسته دیگری بودند که توسط حمزه آذرک رهبری می‌شدند. تضاد آنان با سایر دسته‌ها آن قدر بود که مردم *بعقوب صفاری* را به سبب نبرد با آنان می‌ستودند. البته اینان در سال‌های بعد تقلیل یافته و رفته رفته به طور کلی محو شدند.^{۱۲۷}

بودائیان: /شپولر از وجود این افراد در قهستان سخن به میان آورده و گفته است که آنها ظاهراً اسلام را پذیرفته، اما همچنان بر آیین خود مانده بودند. از جمله مناطقی که در این دوره پذیرای بودائیان بود، سمنگان خواف بود.^{۱۲۸}

زرتشتیان: در این عصر به زرتشتیان عناوینی، همچون گبر، گبرک، مغان و مجوس داده شد بود و مورخان نام آنان را با این الفاظ در آثار خود آورده‌اند. از جمله یادمان‌های آنان در این منطقه، سرو کشر بود که مورخان داستان‌هایی برای آن ساخته‌اند.^{۱۲۹}

مسیحیان: آنان که در خراسان فعالیت بسیاری داشتند، تحت نفوذ مطران‌نشین مرو قرار داشتند. تا قرن چهارم هنوز بقایای این جمعیت در مناطقی، مثل قهستان وجود داشت. متأسفانه اطلاعات دقیق‌تری در مورد روابط و مناسبات مسیحیان با محیط اطراف خود و تعداد آنان وجود ندارد.^{۱۳۰}

یهودیان: به طور کلی یهودیان در ایران به صورت پراکنده می‌زیستند، یکی از این مناطق، قهستان بود. به نظر می‌رسد تعداد یهودیان در قرن چهارم هجری از مسیحیان بیشتر بوده است. یهودیان در هر شهر، محله‌ای ویژه خود که یهودیه نامیده می‌شد، داشتند.^{۱۳۱}

نتیجه‌گیری

قهستان بعد از ورود اسلام به ایران در مقایسه با تمام خراسان از موقعیت خاصی بهره‌مند بود، از این‌رو به آن، دروازه خراسان می‌گفتند. مورخان و جغرافی‌نویسان سده‌های نخستین اسلامی به منطقه توجه داشتند. روند تاریخی تحولات سیاسی - اجتماعی و فرهنگی قهستان گواه آن است که همیشه در بطن حوادث و جنبش‌ها و قیام‌های تاریخی قرار داشته است و بی‌هیچ شبهه‌ای این مسئله از همان شرایط طبیعی و ویژگی‌های خاص اجتماعی قهستان نشئت می‌گرفت. با روی کار آمدن طاهریان، اولین سلسله حاکمان ایرانی بعد از اسلام، خاندان خزیمه که حاکمان محلی این ناحیه شمرده می‌شدند، در برابر آنها سر فرود آوردند. پس از این خاندان و در دوره سامانیان و تا حدودی در عصر غزنویان،

خاندان سیمجور حاکم موروثی قهستان بودند.. قهستان طی سال‌های حاکمیت این سلسله و حکومت‌های دیگر، یعنی صفاریان، سامانیان و غزنویان به طور ویژه توجه می‌شد. طی قرن سوم و چهارم هجری گروه‌های اجتماعی و فرقه‌های مذهبی مختلف در قهستان وجود داشت. مشاهیر نامی در قهستان، مانند بوسهل زوزنی که از ملازمان محمود و در زمان مسعود به وزارت هم رسید، و ابوالوفاء بوزجانی، ریاضی‌دان بزرگ و دیگران منشأ خدمات فراوانی طی این قرن‌ها بودند.



پی‌نوشت‌ها

۱. علی اکبر دهخدا، لغتنامه، ذیل کلمه قهستان.
۲. گای لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ص ۳۷۷.
۳. ابوالقاسم جیهانی، اشکال العالم، ترجمه عبدالسلام کاتب، ص ۱۷۰.
۴. عمادالدین اسماعیل ابو الفداء، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ص ۵۱۲.
۵. محمدبن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۰۱.
۶. احمدبن عمر بن رسته، الاعلاق النفیسه، ترجمه و تعلیق حسین قره چانلو، ص ۱۲۱.
۷. مجهول، هفت کشور (صورالاقالیم)، مصحح منوچهر ستوده، ص ۴۲.
۸. همان، ص ۸۸.
۹. ابراهیم بن محمد اصطخری، المسالک و الممالک، ص ۱۵۴.
۱۰. یاقوت حموی، معجم البلدان، ترجمه محمد پروین گنابادی، ص ۱۵۴.
۱۱. مجهول، تاریخ سیستان، ص ۲۴.
۱۲. ابوالقاسم جیهانی، همان، ص ۱۷۰.
۱۳. محمدبن خاوند شاه میر خواند، تاریخ روضه الصفا، ج ۱، ص ۲۹.
۱۴. حمدالله مستوفی، همان، ص ۱۷۵.
۱۵. سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، ج ۱، ص ۱۳۷.
۱۶. مهدی زنگویی، قهستان (خراسان جنوبی)، ص ۱۸.
۱۷. همان.
۱۸. همان، ص ۳۴.
۱۹. همان.
۲۰. تورج دریایی، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، ص ۴۷.
۲۱. محمدبن احمد مقدسی، همان، ص ۳۲۱.
۲۲. اصطخری، همان، ص ۲۱۶.
۲۳. احمدبن یحیی بلاذری، فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)، ترجمه آذر تاش آذرنوش، ص ۱۵۸.
۲۴. مهدی زنگویی، همان، ص ۳۴.
۲۵. اصطخری، همان، ص ۲۱۵.
۲۶. محمدجواد مشکور، جغرافیای تاریخی ایران باستان، ص ۲۲۴.
۲۷. ناصر خسرو قبادیانی، سفرنامه ناصر خسرو، ص ۱۲۶.
۲۸. حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۱۷۸.
۲۹. احمدبن یحیی بلاذری، همان، ص ۱۵۸.
۳۰. ابن حوقل، همان، ترجمه جعفر شعار، ص ۱۸۰.
۳۱. همان.

۳۲. محمدبن احمد مقدسی، همان، ص ۳۰۱.
۳۳. همان.
۳۴. حمدالله مستوفی، *نزهة القلوب*، ص ۱۷۷.
۳۵. محمدرضا خسروی، *جغرافیای تاریخی ولایت زاوه*، ص ۲۲.
۳۶. محمدبن احمد مقدسی، همان، ص ۳۱۹.
۳۷. گای لسترنج، همان، ترجمه محمود عرفان، ص ۲۸۳.
۳۸. زکریابن محمدبن محمود قزوینی، *آثارالبلاد و اخبارالعباد (سرزمین‌های ایرانیان)*، ترجمه با اضافات جهانگیر میرزا قاجار، ص ۴۲۹.
۳۹. محمدرضا خسروی، *جغرافیای تاریخی ولایت زاوه*، ص ۱۴۴.
۴۰. گای لسترنج، همان، ص ۳۸۳.
۴۱. محمدرضا خسروی، *جغرافیای تاریخی ولایت زاوه*، ص ۱۴۴.
۴۲. همان.
۴۳. همان.
۴۴. ابراهیم‌بن محمد اصطخری، همان، ص ۲۱۶.
۴۵. مجهول، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، ص ۹۰.
۴۶. محمدبن احمد مقدسی، همان، ص ۳۲۱.
۴۷. شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله حافظ ابرو، *جغرافیای حافظ ابرو (قسمت ربع خراسان، هرات)*، ص ۳۶.
۴۸. گای لسترنج، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، ص ۳۷۹.
۴۹. حمدالله مستوفی، همان، ص ۱۷۵.
۵۰. مقدسی، همان، ص ۳۱۸.
۵۱. گای لسترنج، همان، ص ۳۸۱.
۵۲. زکریابن محمدبن محمود قزوینی، *آثارالبلاد و اخبارالعباد (سرزمین‌های ایرانیان)*، ترجمه با اضافات جهانگیر میرزا قاجار، ص ۵۲۰.
۵۳. فرخی سیستانی، *دیوان*، ص ۱۲۹.
۵۴. عنصری بلخی، *برگزیده اشعار*، ص ۶.
۵۵. غلام حسین توکلی مقدم، *وجه تسمیه شهرهای ایران*، ج ۱، ص ۲۴۵.
۵۶. مقدسی، همان، ص ۳۰۷.
۵۷. گای لسترنج، همان، ص ۳۸۲؛ محمدجواد مشکور، *جغرافیای تاریخی ایران باستان*، ص ۴۸۶.
۵۸. حاکم بصره از سوی خلیفه سوم (عثمان).
۵۹. احمدبن یحیی بلاذری، همان، ص ۱۵۸.
۶۰. عبدالرحمن بن خلدون، *العیر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۱، ص ۵۶۴.

۶۱. عزالدین علی بن اثیر، *الکامل (اخبار ایران از الکامل)*، ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، ج ۱، ص ۳۶۷.
۶۲. احمد بن یحیی بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)*، ترجمه آذر تاش آذرنوش، ص ۱۶۵.
۶۳. علی بن اثیر، *کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)*، ترجمه عباس خلیلی، ج ۷، ص ۲۲۷.
۶۴. ابو ریحان بیرونی، *آثار الباقیه*، ترجمه اکبر دانا سرشت، ص ۳۱۵.
۶۵. خواجه نظام الملک طوسی، *سیرالملوک (سیاست نامه)*، به اهتمام هیوبرت دارک، ص ۲۷۹.
۶۶. مجهول، *تاریخ سیستان*، ص ۱۴۲.
۶۷. ابن اثیر، همان، ج ۷، ص ۹۴.
۶۸. مجهول، *تاریخ سیستان*، ص ۱۷۴.
۶۹. حبیبی، عبدالحی، *تاریخ افغانستان بعد از اسلام*، ص ۱۴۲.
۷۰. برای اطلاع بیشتر در مورد این خاندان رجوع کنید به: پیروز مجتهد زاده، *امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران*، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری.
۷۱. عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی، *تاریخ گردیزی*، ص ۲۸۹.
۷۲. مجهول، *تاریخ سیستان*، ص ۱۸۰.
۷۳. عبدالحی بن ضحاک گردیزی، همان، ص ۱۵۵.
۷۴. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، ص ۵۱۶.
۷۵. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، *البلدان*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ص ۳۷.
۷۶. محمد بن جریر طبری، *تاریخ الرسل و الملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۵، ص ۶۴۳۴.
۷۷. ابن اثیر، عزالدین علی، *کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)*، ترجمه عباس خلیلی، ج ۷، ص ۱۲۳.
۷۸. مجهول، *تاریخ سیستان*، ص ۲۳۸.
۷۹. همان.
۸۰. محمد ابراهیم باستانی پاریزی، *یعقوب لیث*، ص ۱۸۳.
۸۱. مجهول، *تاریخ سیستان*، ص ۳۴۶.
۸۲. ابن خلدون، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۳، ص ۴۷۴.
۸۳. همان، ص ۴۷۶.
۸۴. ناصح بن ظفر جرفادقانی، ترجمه تاریخ عتبی، ص ۳۵۰؛ گردیزی، همان، ص ۳۲۸.
۸۵. ادموند کلیفورد باسورث، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، ص ۲۸.
۸۶. همان، ص ۱۲۴.
۸۷. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر احمد بن نصر القباوی، ص ۳۶۷.
۸۸. ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۳۵.

۸۹. امراي ايلک‌خانيه (۵۶۰-۳۲۰ هـ) آنان در ترکستان، مستقر بودند و در قرن چهارم هجری اسلام آوردند و پایتخت آنها کاشغر بود. ايلک نصرخان در سال ۳۸۹ هـ پس از تسخير ماوراءالنهر، بخارا را مرکز و پایتخت قرار داد و از آنجا بر ممالکي که از بحر خزر تا حدود چين امتداد داشته حکومت می‌کرد. در سال ۳۹۸ هـ سلطان محمود غزنوی آنها را شکست داد و بعد از آن امراي ايلک‌خانيه به همان ماوراءالنهر و و کاشغر و مغولستان قناعت کردند (استانلی لین پول، *طبقات سلاطين اسلام*، ترجمه عباس اقبال، ص ۱۲۱).
۹۰. ریچارد فرای، *بخارا دستاورد قرون وسطی*، ترجمه محمود محمودی، ص ۲۰۲.
۹۱. ابن اثیر، کامل (*تاریخ بزرگ اسلام و ایران*)، ترجمه علی هاشمی حائری، ج ۱۵، ص ۲۲.
۹۲. ابوالشرف ناصح‌بن ظفر، همان، ص ۱۴۱.
۹۳. غیاث‌الدین بن همادالدین خواندمیر، *تاریخ حبیب السیر*، ج ۲، ص ۳۷۱.
۹۴. ریچارد فرای، *بخارا در قرون وسطی*، ص ۲۰۴.
۹۵. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۳، ص ۵۲۲.
۹۶. جواد هروی، *تاریخ سامانیان*، ص ۴۵۳.
۹۷. جوزجانی، *منهاج سراج، طبقات ناصری*، ج ۱، ص ۲۱۵.
۹۸. فرای، ریچارد، *بخارا دستاورد قرون وسطی*، ص ۲۰۷.
۹۹. از جمله این حاکمان، ابوالحسن بن ابوعلی محمد بن محمد را بوسهل بن ابوالقاسم علی بن محمد بن محمد بن محمد بن ابراهیم را می‌توان نام برد (احمد کازرونی، *پژوهشی در اعلام تاریخی و جغرافیایی تاریخ بیهقی*، ج ۱، ص ۶۴۲).
۱۰۰. ابن اثیر، همان، ص ۳۳۳.
۱۰۱. غیاث‌الدین بن همادالدین خواندمیر، همان، ج ۲، ص ۳۶۲.
۱۰۲. عبدالحسین زرین‌کوب، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، ص ۵۳۱.
۱۰۳. پروین ترکمنی‌آذر، و صالح پرگاری، *تاریخ تحولات سیاسی-اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان*، ص ۱۲.
۱۰۴. همان، ص ۱۱.
۱۰۵. ابراهیم بن محمد اصطخری، *مسالك و الممالک*، ص ۲۱۶.
۱۰۶. احمد بن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، ص ۲۱۶.
۱۰۷. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۲، ص ۱۸.
۱۰۸. برتولد اشپولر، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، ج ۱، ص ۴۴۸.
۱۰۹. احمد بن یحیی بلاذری، *فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، ص ۱۵۸؛ احمد بن داوود دینوری، *اختیار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ص ۴۳۲-۳۹۳.
۱۱۰. سرپرسی سایکس، *سفرنامه ده‌هزار میل در ایران*، ترجمه حسین سعادت نوری، ص ۴۰۲.
۱۱۱. برتولد اشپولر، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، ج ۱، ص ۴۳۹.

۱۱۲. محمدبن احمد مقدسی، همان، ص ۳۲۱.
۱۱۳. برتولد اشپولر، همان، ج ۱، ص ۴۳۹.
۱۱۴. علی شریعتی، راهنمای خراسان، ص ۲۶-۲۷.
۱۱۵. عبدالحمید مولوی، آثار باستانی خراسان، ج ۱، ص ۱۴۶.
۱۱۶. همان، ص ۱۴۵.
۱۱۷. محمدرضا خسروی، جغرافیای تاریخی ولایت زاوه، ص ۳۰۷.
۱۱۸. احمد کازرونی، پژوهشی در اعلام تاریخی و جغرافیای تاریخی بیهقی، ص ۱۴۶.
۱۱۹. مهدی زنگویی، قهستان (خراسان جنوبی)، ص ۹۰.
۱۲۰. عبدالحمید مولوی، همان، ج ۱، ص ۱۴۶.
۱۲۱. علی اصغر حلبی، تاریخ تمدن در اسلام، ص ۸۷-۲۸۶.
۱۲۲. مجهول، هفت کشور (صورتالاقالم)، ص ۸۸.
۱۲۳. احمدبن محمدبن مسکویه، تجارب الامم تعاقب الهمم، ترجمه علیقلی منزوی، ج ۵، ص ۹.
۱۲۴. محمد کریمی زنجانی اصل، در آمدی بر کشاکش غزالی و اسماعیلیان، ص ۱۹۹.
۱۲۵. خواجه نظام الملک طوسی، همان، ص ۲۷۳-۲۵۸.
۱۲۶. برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، ج ۱، ص ۴۰۰.
۱۲۷. همان، ص ۳۰۷-۳۰۶.
۱۲۸. همان، ص ۴۰۰.
۱۲۹. زکریابن محمدبن محمود قزوینی، اثار العباد و اخبار العباد، ص ۵۲۰؛ حمدالله مستوفی، همان، ص ۱۷۵.
۱۳۰. برتولد اشپولر، همان، ج ۱، ص ۳۹۳.
۱۳۱. همان.



منابع

- ابن‌اثیر، عزالدین علی، *اخبار ایران از الکامل*، ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، چ دوم، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۵.
- ، *کامل (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)*، ترجمه عباس خلیلی، به اهتمام سادات ناصری، تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، ۱۳۵۰.
- ، ترجمه علی هاشمی حائری، ۱۳۵۱.
- ابن‌حوقل، محمدبن علی، *صورة الارض*، ترجمه شعار، چ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- ابن‌رسته، احمدبن عمر، *العلاق النفیسه*، ترجمه و تعلیق حسین قره‌چانلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- ابن‌مسکویه، ابوعلی احمدبن محمد، *تجارب‌الامم تعاقب‌الهمم*، ترجمه علیقلی منزوی، تهران، توس، ۱۳۷۶.
- ابوالفداء، الملک الموید عمادالدین اسماعیل، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- اشپولر، برتولد، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، چ دوم، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۴.
- اصطخری، ابراهیم‌بن محمد، *مسالك و الممالک*، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، *یعقوب لیث*، تهران، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۴.
- باسورث، ادmond کلیفورد، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، چ پنجم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۵.
- بلاذری، احمدبن یحیی، *فتوح البلدان*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، مصحح محمد فرزاد، چ دوم، تهران، سروش، ۱۳۶۴.
- بیرونی، ابوریحان محمدبن احمد، *آثار الباقیه*، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ترکمنی‌آذر، پروین و پرگاری، صالح، *تاریخ تحولات سیاسی-اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان*، تهران، سمت، ۱۳۷۷.
- توکلی‌مقدم، غلامحسین، *وجه تسمیه شهرهای ایران*، تهران، میعاد، ۱۳۷۵.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح‌بن ظفر، *ترجمه تاریخ عتبی*، به اهتمام جعفر شعار، چ دوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷.
- جوزجانی، منہاج سراج، *طبقات ناصری*، مصحح عبدالحی حبیبی، چ دوم، کابل، انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۲.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، *اشکال‌العالم*، ترجمه عبدالسلام کاتب، مصحح فیروز منصوری، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
- حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله، *جغرافیای حافظ ابرو (قسمت ربع خراسان، هرات)*، به کوشش مایل هروی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.

- حبیبی، عبدالحی، *تاریخ افغانستان بعد از اسلام*، چ سوم، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷.
- حلبی، علی اصغر، *تاریخ تمدن در اسلام*، چ دوم، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲.
- حموی، یاقوت، *گزیده مشترک یاقوت حموی*، ترجمه محمد پروین گنابادی، چاپ دوم، تهران، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۶۲.
- خسروی، محمدرضا، *جغرافیای تاریخی ولایت زاوه*، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، چاپ دوم، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۵۳.
- دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۴.
- دریایی، تورج، *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نی، ۱۳۸۱.
- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، چ یازدهم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶.
- زنگویی، مهدی، قهستان (خراسان جنوبی)، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۸.
- سایکس، سر پرسی، *تاریخ ایران*، ترجمه محمد تقی فخرداعی گیلان، چ دوم، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- سایکس، سر پرسی، *سفرنامه ده هزار میل در ایران*، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، لوحه، ۱۳۶۳.
- شریعتی، علی، *راهنمای خراسان*، تهران، سازمان جلب سیاحت، ۱۳۴۵.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الرسل و الملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴، ج ۱۵.
- طوسی، خواجه نظام‌الملک، *سیرالملوک (سیاست‌نامه)*، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
- عنصری بلخی، برگزیده اشعار، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چ پنجم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- کازرونی، احمد، *پژوهشی در اعلام تاریخی و جغرافیای تاریخی بیهقی*، بی جا، موسسه فرهنگی آیات، ۱۳۷۴.
- کریمی زنجانی اصل، محمد، *درآمدی بر کشاکش غزالی و اسماعیلیان*، تهران، کویر، ۱۳۸۱.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود، *تاریخ گردیزی*، مصحح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- فرای، ریچارد، *بخارا دستاورد قرون وسطی*، ترجمه محمود محمودی، چ دوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- فرخی سیستانی، دیوان، بکوشش محمد دبیرسیاقی، چ سوم، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۳.
- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، *آثار البلاد و اخبار العباد (سرزمین‌های ایرانیان)*، ترجمه با اضافات جهانگیر میزا قاجار، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- قبادیانی، ناصر خسرو، *سفرنامه*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چ دوم، تهران، زوار، ۱۳۵۵.
- لسترنج، گای، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- لین‌پول، استانلی، *طبقات سلاطین اسلام*، ترجمه عباس اقبال، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

مجتهدزاده، پیروز، *امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران*، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری، تهران، شیرازه، ۱۳۷۸.

مجهول‌المولف، *تاریخ سیستان*، مصحح ملک الشعرا بهار، چ دوم، تهران، خاور، ۱۳۵۲.

مجهول‌المولف، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.

مجهول‌المولف، *هفت کشور (صور الاقالیم)*، مصحح منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.

مستوفی، حمدالله، *نزهة القلوب*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۵.

مشکور، محمدجواد، *جغرافیای تاریخی ایران باستان*، تهران، نشر دنیای کتاب، ۱۳۷۱.

مقدسی، *احسن التقالیم فی معرفة الاقالیم*، ط. الثانية، لیدن، بمطبعة بریل، ۱۹۶۷.

مولوی، عبدالحمید، *آثار باستانی خراسان*، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴.

میرخواند، محمدبن خاوندشاه، *تاریخ روضة الصفا*، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۶۶.

نرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر، *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر احمدبن نصر القبادی، مصحح مدرس رضوی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.

هروی، جواد، *تاریخ سامانیان*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰.

یعقوبی، ابن واضح، *البلدان*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.

—، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی